

بلاغت

بدیع و بیان

حسن انوری

(عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

یوسف عالی عباس آباد

(عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور)



انتشارات فاطمی

بلاغت: بدیع و بیان

مؤلفان: حسن انوری (عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

یوسف عالی عباس آباد (عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور)

دبیر مجموعه: حسن ذوالفقاری

ناشر: انتشارات فاطمی

چاپ اول، ۱۳۹۳

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۸-۷۷۶-۷

ISBN: 978-964-318-776-7

دبیر ادبی: ازین پیش از چاپ: واحد تولید مؤسسه فرهنگی فاطمی

محرران: فرید مصلحی مصلح آبادی

نویسندگان: مهدیه السادات عامل ابراهیمی

محرران: علی ابوالحسنی

محرران: اعظم سیاهوشی

محرران: محمدپور

محرران: حسن سبزی

چاپ و تصاویر: خاشع

نشانی دفتر: تهران، میدان دکتر فاطمی، خیابان جویبار، خیابان واحد - شرق شماره ۱۴

تلفن: ۸۸۹۴۵۴۵ (۲۰ خط) | info@fatemi.ir | www.fatemi.ir

نشانی فروشگاه: خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تقاطع شهدای ژاندارک

تلفن: ۶۶۹۶۱۷۲۸ | نمابر: ۶۶۹۷۳۷۱۰



انتشارات فاطمی

کلیه حقوق این اثر برای انتشارات فاطمی محفوظ است.

انوری: حسن - ۱۳۱۲ -

بلاغت: بدیع و بیان / مؤلفان: حسن انوری، یوسف عالی عباس آباد. تهران: فاطمی، ۱۳۹۳.
هجده، ۲۰۰ ص.

ISBN 978-964-318-776-7

فیبا.

کتابنامه: ۱۹۳.

۱. معانی و بیان. ۲. بدیع. الف. عالی عباس آباد، یوسف.

ا. ب ۸۳ الف / ۳۳۵۶ PIR

۴۲ / فا ۰

۱۳۹۳

۳۳۵۱۶۳۱

کتابخانه ملی ایران

فهرست

۲۳.....	تسجیع (سجع).....	هفت	سخن دبیر مجموعه.....
۲۴.....	شعر مسجع.....	نه	مقدمه.....
۲۴.....	موازنه = مماثله.....	۱.....	فصل ۱ بدیع لفظی.....
۲۵.....	ترصیع.....	۱.....	جناس.....
۲۶.....	تضمین المزدوج = ازدواج = إغناء القرینه.....	۲.....	جناس تامّ مُمائل.....
۲۷.....	إغناء.....	۳.....	جناس تامّ مستوفی.....
۳۰.....	تدید مطلع.....	۴.....	جناس ناقص.....
۳۰.....	ردّالقایه.....	۴.....	جناس زاید.....
۳۱.....	ردّالمطالع.....	۵.....	جناس مرکب.....
۳۱.....	سمی.....	۵.....	جناس مفروق و مقرون.....
۳۲.....	تشریع (دو فاعل).....	۶.....	جناس مضارع و لاحق.....
۳۴.....	فصل ۲ بدیع معنی.....	۷.....	جناس خطّ یا جناس مُصحف.....
۳۴.....	ایهام.....	۷.....	جناس لفظ یا لفظی.....
۳۷.....	ایهام‌سازی با حذف.....	۷.....	جناس مکرر.....
۳۸.....	ایهام تضاد.....		اشتقاق یا اقتضاب (جناس اشتقاق یا
	ایهام پرورده (مرشحه) - آشکار (مستظهر) -	۹.....	اقتضاب).....
۳۹.....	مجزّه.....	۱۰.....	جناس قلب یا مقلوب.....
۴۲.....	ایهام تناسب.....	۱۱.....	جناس در کلام.....
۴۳.....	ایهام سمعی.....	۱۲.....	اسلوب الحکیم.....
۴۳.....	تبادر.....	۱۴.....	تکریر.....
۴۶.....	مراعات النظیر (تناسب، مؤاخات).....	۱۶.....	شبه اشتقاق.....
۴۹.....	براعت استهلال.....	۱۷.....	اشتقاق معنوی.....
۵۲.....	استخدام.....	۱۷.....	تصدیر (یا ردّالعجز علی الصدر).....
۵۶.....	التفات.....	۱۹.....	تشابه الاطراف.....

۱۰۰.....	اطراد.....	۶۰.....	انظهار في موضع الضمار.....
۱۰۱.....	حُسن طلب (ادب سؤال و ادب طلب).....	۶۰.....	مطابقه (تضاد، طباق).....
۱۰۲.....	حُسن مطلع.....	۶۱.....	طباق معنوی.....
۱۰۳.....	حُسن مقطع - حسن ختام.....	۶۱.....	تناقض (بارادوکس).....
۱۰۴.....	حُسن تخلص.....	۶۴.....	عکس تبدیل.....
۱۰۵.....	حُسن اعتذار.....	۶۴.....	رجوع.....
۱۰۵.....	حُسن اختراع.....	۶۴.....	إرداف.....
۱۰۶.....	حُسن بیان.....	۶۷.....	ارصاف - تسمیم.....
۱۰۶.....	حُسن تعلیل.....	۶۸.....	لفظ نش.....
۱۰۷.....	حُسن اتباع.....	۷۰.....	ماریق.....
۱۱۰.....	تجرید.....	۷۱.....	جمع.....
۱۱۱.....	انسجام.....	۷۱.....	تقسیم.....
۱۱۱.....	سهولت.....	۷۳.....	تقسیم منفرد.....
۱۱۳.....	ایغال.....	۷۳.....	جمع با تفریق.....
۱۱۳.....	تجاهل العارف - تجاهل عارف.....	۷۴.....	جمع با تقسیم.....
.....	مدح شبیه به ذم (تأکید المدح بما	۷۵.....	اعداد.....
۱۱۴.....	يشبه الذم).....	۷۶.....	سیاقه الاعداد (تعدد).....
.....	م شبیه به مدح (تأکید الذم بما	۷.....	تنسيق الصفات.....
۱۱۵.....	يشبه المدح).....	۷۸.....	افتنان.....
۱۱۶.....	ترتیب.....		مشاکله - مشکالت.....
۱۱۷.....	تلمیح.....	۸۱.....	استثنا.....
۱۱۹.....	حشو.....	۸۳.....	ادماج.....
۱۲۱.....	لغز - چیهان.....	۸۴.....	احتراس.....
۱۲۵.....	معما.....	۸۵.....	ارتفاع.....
۱۲۵.....	تتمیم.....	۸۶.....	مذهب کلامی.....
۱۲۶.....	اضراب.....	۸۷.....	سؤال و جواب.....
۱۲۶.....	ایتلاف.....	۸۸.....	ایبداع.....
۱۲۹.....	ایضاح.....	۹۱.....	ابهام.....
۱۲۹.....	تفسیر.....	۹۴.....	اتساع.....
۱۳۰.....	تعمیم.....	۹۵.....	ارسال المثل - تمثیل.....
۱۳۰.....	تغایر.....	۹۷.....	مبالغه و اغراق.....
۱۳۱.....	تمهید.....	۹۸.....	ازدواج.....
۱۳۲.....	تهکّم.....	۹۹.....	استدراک.....
۱۳۲.....	خبر و استفهام.....	۹۹.....	استطراد.....
۱۳۳.....	سلب و ایجاب.....	۱۰۰.....	اشاره.....

عنوان.....	۱۳۳	تشبیه مشروط با مقید.....	۱۶۶
کلام جامع.....	۱۳۵	تشبیه تفضیل.....	۱۶۷
عطف اضداد.....	۱۳۵	تشبیه مقلوب یا عکس.....	۱۶۷
ملمع.....	۱۳۶	تشبیه جمع.....	۱۶۸
مناقشه.....	۱۳۷	تشبیه تسویه.....	۱۶۸
فصل ۳ قالب‌های شعر و اصطلاحات			
ادبی.....	۱۳۸	تشبیه مضمر.....	۱۶۸
مثبت.....	۱۳۸	تشبیه ملفوف.....	۱۶۹
غزل.....	۱۳۹	تشبیه مفروق.....	۱۶۹
قصیده.....	۱۴۱	تشبیه تمثیل.....	۱۶۹
تقطیع.....	۱۴۴	مجاز.....	۱۷۲
ایجاز.....	۱۴۵	مجاز مفرد - مجاز مرکب.....	۱۷۹
بسط.....	۱۴۶	تفاوت مجاز مرکب با کنایه.....	۱۷۹
تضمین.....	۱۴۷	استعاره.....	۱۸۰
اجازه.....	۱۴۹	استعاره تحقیقیه (مصرّحه) - استعاره	
تفویف.....	۱۴۹	مکنّیه.....	۱۸۰
اقتباس.....	۱۵۰	استعاره مکنّیه - تخیلیه.....	۱۸۳
آرکائیسم.....	۱۵۱	استعاره تبعیه.....	۱۸۵
آیرونی.....	۱۵۱	استعاره قریب و غریب (بعید).....	۱۸۶
فصل ۴ بیان			
تشبیه.....	۱۵۹	وفاقیه عنادیه.....	۱۸۶
وجه شبه تحقیقی و تخیلی.....	۱۶۱	بتعا.....	۱۸۷
تشبیه حسی و تشبیه غیرحسی.....	۱۶۲	استعاره مرکب.....	۱۸۷
تشبیه خیالی و وهمی.....	۱۶۴	تفاوت استعاره مرکب و کنایه.....	۱۸۸
تشبیه مفرد، تشبیه مرکب.....	۱۶۵	کنایه.....	۱۸۹
تشبیه مطلق یا صریح.....	۱۶۶	کنایه قریب - کنایه بعید.....	۱۹۰
		انواع کنایه به لحاظ روح و معنا.....	۱۹۱
		کتابنامه.....	۱۹۳

۱. به روز است و با توجه به آخرین منابع موضوع درسی فراهم آمده است؛
۲. در تألیف هر عنوان، از استادان برجسته همان رشته با سوابق تألیف، آموزش و ارزش بهره گرفته شده است؛

۴. در تدوین محتوا، مبانی آموزشی و ساختار درس‌نامه‌ها مد نظر مؤلفان بوده است؛

۵. موازین درستی و انطباق با مصوبات فرهنگستان زبان و ادب فارسی لحاظ شده است.

بدیع دانشی است که در آن زیبایی‌های سخن طرح و بحث می‌شود. زیبایی‌های سخن چیست؟ مثالی می‌زنیم تا موضوع روشن شود. سعادتی می‌گوید:

شرف نفس به جود است و کلام عجب

هر که این هر ندارد عدمش به ز وجود

(سعدی: کلیات، ۴۳۱)

آوردن دو کلمه جود و سجود که نوعی هماهنگی و موسیقی را ارائه می‌دهد به زیبایی کلام افزوده است. این مورد یکی از عناصر بدیعی است. مثالی دیگر می‌زنیم:

خیالم در دل و دل در دو زلف پریشان در پریشان در پریشان

شاعر به جای اینکه بگوید خیالم پریشان، دلم پریشان و دو زلف پریشان است، اول خیال و دل و زلف را آورده و پریشان را سه بار تکرار کرده است. این مورد نیز یکی از عناصر بدیعی است که به زیبایی کلام افزوده است. به هریک از این موارد در بدیع، صنعت یا آرایه می‌گویند و هریک از صنایع، اسمی دارد که در متن کتاب می‌خوانیم. بدیع، سومین بخش دانش بلاغت است.

بلاغت از ارکان عمده فرهنگ‌ها و تمدن‌ها محسوب می‌شود. در اوج تمدن‌هایی مانند تمدن یونانی، اسلامی و عربی، همواره کسانی بودند که برای دفاع از ارکان و ارزش‌های عمده آن فرهنگ و تمدن با سخنان فصیح، بلیغ و خدشه‌ناپذیر، منازعان و مخالفان را از میان برمی‌داشتند.

بدیهی است که یکی از تأثیرهای عمده این سخنان، بلاغت بیان بوده است. رولان بارت معتقد است که: «بلاغت از دعاوی مالکیت ناشی شده است. از زمانی که مهاجران تبعیدشده به کشورشان بازگشتند، ادعای اراضی از دست رفته و مالکیت این زمین‌ها، باعث به وجود آمدن بلاغت و بلاغیون شده است. آنان از وکیل یا شخص فصیح برای قانع کردن دادگاه استفاده می‌کردند. این نوع بلاغت از اواسط قرن پنجم قبل از میلاد به وجود آمد.» (بارت: قرائة الجديدة للغة القديمة، ۱۵)

وی درباره بلاغت ارسطو نوشته است: فن بلاغت در نظر ارسطو، خلاصه کردن مطلب بود تا جایی که طرف مقابل اقناع شود، یعنی فن و هنر است نه تجربه. خطبه در نظر او مانند کتابی دارای فصل است.

۱. خطیب باید بداند و این چیزها اکتسابی است.

۲. فصلی که براساس عواطف است.

۳. خود خطبه که لفظ و سبک و وجه بلاغی آن را بررسی می‌کند.

ارسطو در این باره گفته است: «در سخنرانی باید سه نکته را در نظر داشت: اول، وسایل ایجاد اقناع؛ دوم، سبک یا زبانی که باید به کار برده شود؛ سوم، ترتیب مناسب قسمت‌های مختلف سخنرانی. در هر موردی اقناع باید با تأثیر داشتن بر احساس قضاوت یا با ایجاد احساس مطلوب در مستمعان از سرشت خطبا یا با اثبات حقیقت اظهاراتی که بیان می‌شود، مؤثر واقع گردد.» (ارسطو: ریطوریکا، ۱۹۵)

ارسطو در مقابل، عواملی را که باعث می‌شود کلام از بلاغت افتد، این‌گونه می‌شمارد: «بی‌ذوقی در به کار بردن زبان یکی از چهار صورت زیر را خواهد داشت:

۱. استفاده غلط از کلمات مرکب. مثلاً لیکوفرن از «فلک بسیار چهار گوش» از «زمین عظیم‌قله» و از «ساحل جاده بغازی» سخن می‌گوید و گورکیاس از «شاعر بی‌شعور مملوک» و «سوگندشکستن» و «بسیار پای‌بند به سوگند» حرف می‌زند.

۲. دیگر، به کاربردن کلمات غریب است؛ مثلاً لیکوفرن از «خشایارشای جسیم» و «سیسرون چپاولگر» سخن می‌گوید.

۳. نوع سوم، به کار بردن القاب طولانی، بی‌جا و متعدد است. مناسب شاعر است که از «شیر سفید» صحبت کند؛ اما در نثر چنین القابی، گاه نشانه عدم تناسب است و وقتی بسیار به کار برده شود به وضوح به نظر خواهد آمد که نویسنده، نثر خود را به شعر برگردانده است. البته

باید القاب را به کار ببریم، زیرا به سبک ما اعتلا می بخشد. چون آن را ورای سطح عادی قرار داده و به آن تشخص می دهد.

۴. قسم چهارم که بی ذوقی را ظاهر می کند، استعاره است. آن نیز مانند سایر چیزها ممکن است نامناسب باشد». (همان: ۲۰۶-۲۰۷)

رولان بارت، معتقد است که جز بلاغت افلاطون، همه بلاغت ها ارسطویی هستند. ارسطو دو کتابت کیف کرده است:

۱. فن خطاب بلاغی، یعنی پیشرفت از فکری به فکر دیگر.
۲. فن سخنرانی، تخیلات از صورتی به صورت دیگر است و جوهر اصلی بلاغت ارسطو تقابل این دو فن است. این دو در قرون وسطی، یکی شمرده می شد. بلاغت ارسطو بر استدلال تکیه داشت و جوهر بلاغی، جزئی از آن محسوب می شد و بلاغیون بزرگ یونان، همان شاعران بودند.

پس از ارسطو و پیروان او، بلاغت سخنوری به سه قسم تقسیم شد: «یکی آنکه در انجمن های ملی در مقام اخذ تصمیم در امور مهم کشور به کار بود، برای انگیزتن به کاری یا بازداشتن از آن و چون در آن انجمن، گفتگوها پیش مشاوره پیش می آید، این قسم سخنوری را مشاوره ای گفته اند و ما مناسب می بینیم که سیاسی بنامیم.

دوم آنکه در محاکم برای تعرض و محکوم ساختن کسی یا مدافع تبرئه او به کار می بردند و آن را مشاجره ای می خواندند و بهتر است که آن را قضایی بنامیم.

سوم آنکه در اجتماعات مختلف برای مدح و ستایش یا ذم و توهش افراد می کردند که آن را قدمای ما مفاخره ای خوانده اند و به عقیده ما بهتر است که تشریفاتی بنامیش خوانده شود، زیرا برای نمایش دادن احوال و اشخاص بود و جنبه تجملی و تشریفاتی است.»

(فروغی: آیین سخنوری، ۱۲-۱۳)

دانشمندان عربی و اسلامی نیز درباره بلاغت و وجوه آن بحث های مشبعی کرده اند. عبدالقاهر جرجانی به عنوان پایه گذار علم معانی و بیان اسلامی، به بحث و مناقشه فراوان درباره نظر دانشمندان درباره بلاغت پرداخته است. وی فصل های آغازین کتاب «دلائل الاعجاز» را به این مسئله اختصاص داده است و در نظریه کسانی که بلاغت را مخصوص لفظ می دانند، استدلال و احتجاج های فراوانی کرده است. نیز در باب اینکه بلاغت، به معنی مربوط می شود و

بلاغت را باید در حوزه معنی‌های الفاظ جست، تردید می‌کند و پس از بحث‌های فراوان آن را نیز رد می‌کند. از میان نظریه‌های فوق، نظر خود را اعلام می‌کند که فصاحت و بلاغت نه از لفظ و نه از معنی به دست می‌آید؛ بلکه از کل فرایند زبانی حاصل از لفظ و معنا به دست می‌آید. این نظریه به «نظریه نظم» یا «ساخت» مشهور شده است.

او فصاحت و بلاغت را با توجه به اجزای آن مانند فصاحت لفظ، فصاحت کلام و متکلم، بلاغت لفظ و بلاغت متکلم، تعریف کرده و برای هریک از این اجزا حدودی قابل شده است. بیروان عبدالقاهر جرجانی، با تقسیم‌بندی بلاغت و علم بلاغی، به بخش‌هایی مانند معانی و بیان، گفته‌های او را تکرار کرده‌اند و افرادی مثل خطیب قزوینی، گه‌گاهی اجزایی بر این تعریف افزوده‌اند. **خطیب قزوینی: التلخیص، ۳ به بعد**

بعد از این، داهی جانی علم بلاغت به دو بخش «معانی» و «بیان» تجزیه شد. ابویوسف سکاکی در تعریف علم معانی می‌گوید: «اعلم ان علم المعانی هو تتبع خواص تراکیب الکلام فی الافادة و ما یصل بها من استبان و غیره، لیحترز بالوقوف علیها عن الخطا فی تطبیق الکلام علی ما یقتضی الحال» (کرم سکاکی: مفتاح العلوم، ۲۲۷)

این تعریف برای علم معانی پذیرفته شد چنانکه تا حال هم علم معانی را «سخن گفتن به مقتضای حال» می‌گویند. این عصاره نظریه سنتی بلاغت است، یعنی نشانه‌ها و اجزا و عناصر کلام، دارای نقش مستقلی هستند. ابن خلدون نام این دانش بیان خواند. البته مطالبی که ابن خلدون آورده، فقط مربوط به علم بیان نیست؛ بلکه زبانی نیز بحث کرده است. ظاهراً در تداول، وی یا مغربیان زمان او، دو دانش معانی و بیان را یکی می‌شمرده‌اند. وی در پایان این فصل، علم بیان را از «بلاغت» جدا ساخته و نامی از علم معانی نبرده است. البته تعریفی که ابن خلدون از «بلاغت» به دست می‌دهد، درواقع تعریف و توصیف علم معانی است: «باید دانست کلیه لغات ملکاتی هستند مانند ملکات صنعت، این ملکه از راه مطالعه و شناختن مفردات پدید نمی‌آید؛ بلکه باید ترکیبات را آموخت و از این‌رو هرگاه برای متکلم در ترکیب کردن الفاظ مفرد برای تعبیر از معنی‌هایی که اراده می‌کند، ملکه کامل حاصل آید و هم در تعبیر از معانی، ترکیباتی در نظر آورد که سخن با مقتضای حال مطابقت کند، آن وقت به غایت افاده مقصود خود به شنونده می‌رسد و معنی بلاغت نیز همین است». (ابن خلدون: مقدمه، ۱۱۷۶)

در کتاب‌های متعدد بلاغت فارسی، تعریف‌هایی برای اجزای مهم بلاغت زبان در نظر گرفته شده است. با توجه به این تعریف‌ها، نمی‌توان علم معانی و بیان و بدیع را از هم جدا

کرد و هریک را علمی مستقل در نظر آورد. مقصود این است که این تعریف‌ها اگرچه در ذیل «علم معانی» ایراد شده؛ ولی اعم از معانی و بیانی است که با چهارچوب‌ها و تقسیم‌بندی‌های خاص در ذهن ترسیم شده است. این تعریف‌ها هم علم معانی و هم علم بیان (و بدیع) را در بر می‌گیرد. دلیل این امر کاملاً آشکار است؛ زیرا این تعریف‌ها یا منشاء آنها از تعریف عبدالقاهر جرجانی است و از آنجا که جرجانی، هنوز این علوم را مرزبندی نکرده بود، لاجرم تعریف او شامل تمام جنبه‌های بلاغت می‌شود.

و سرگردانین و همکاران او تعریف نسبتاً کامل‌تری از بلاغت به دست داده‌اند: «معانی و بیان اثر ادبی به منزلهٔ سخن اقناعی، خواننده را به مشارکت در تجربه‌ای ساختهٔ خیال وامی‌دارد یا دعوت می‌کند.» (برین و یگران: مبانی نقد ادبی، ۲۲۶)

از افراد نادری در این حوزه، تعریف بلاغت در حوزهٔ علم معانی، بیان و بدیع، اعتراض وارد کرده و تا حدی نظری اصلاح‌گرا بر این خصوص داده است، دکتر تقی پورنامداریان است. او در جاهای مختلفی از تألیفات خود، این موضوع را تذکر داده و بر نادرستی آن انگشت نهاده است. در جایی گفته است: «در علم معانی، مدبر که بر حال مخاطب کلام تکیه می‌شد، به حال مضمون و محتوای کلام توجهی نمی‌شد. این موضوعی است که این مباحث تنها می‌بایست در ایجاد و خلق زیبایی در کلام و تشدید قدرت القایی و تدبیر کلام دانشونده و خواننده بررسی می‌شد که این جنبهٔ اصلی به طور مبهم در حاشیهٔ بحث قرار می‌گرفت و نه در متن. به نظر می‌رسد که تجدید نظری در علم معانی باید به عمل آورد. بی‌تردید این تجدید نظر باید اساس بحث را بر مطابقت کلام به مقتضای حال و سرشت مضمون و محتوای کلام هم‌گام سازد و در این صورت می‌توان صنایع بدیعی و صور خیال را هم که جداگانه و به‌طور انتزاعی مورد بحث قرار می‌گیرد با معیار اصلی و اساسی علم معانی ارزیابی کرد. اینکه در ارتباط با مضمون و محتوای کلام، کدام بافت و ساخت زبانی و کدام‌یک از صور خیال و صنایع بدیعی مناسب یا نامناسب است و در نتیجه در ایجاد و تشدید زیبایی می‌تواند نقش داشته باشد یا نداشته باشد، مهم‌ترین کاری است که باید در تجدید بحث علم معانی به آن توجه داشت و با استفاده از علوم دیگر، به‌خصوص فلسفه و زیبایی‌شناسی و روانشناسی، شالودهٔ نوینی برای آن ایجاد کرد.» (پورنامداریان: سفر در معانی، ۳۲۷-۳۲۸)

پورنامداریان در جای دیگر با توجه به نظریه‌های زبان‌شناسی جدید، مثل نظریهٔ سوسور و ویتگنشتاین می‌گوید: «اصل شمردن بلاغت در بحث از زبان و معنی، متزلزل کردن نظریهٔ سنتی

است که برای نشانه‌ها و اجزا و عناصر زبان، نقشی مستقل قایل می‌شد. سوسور گفته بود اجزا و عناصر زبان به خودی خود از هر نقشی تهی هستند و نقش‌های آنها ناشی از رابطه تمایز آنها از یکدیگر است. (همان: در سایه افتاب، ۱۳)؛ «از آنجا که قدما به زبان تنها به منزله وسیله‌ای برای انتقال معنی از ذهنی به ذهن دیگر می‌نگریستند، در رکن معنی‌داری زبان نمی‌توانستند چندان تصرف کنند که اصل معنی‌داری زبان آسیب ببیند و دچار اختلال کلی شود. به ناچار تغییر و تحول و نوآوری آنان محدود به آوردن معانی تازه در شعر می‌شد. در رکن زبان نیز تصرف آنان می‌توانست از دایره زبان ادبی و سنتی چندان فراتر رود که سبب تعقید و مخل تفاهم شود.» (همان: ۳۷)

دکتر پورتاباریان در نقد بلاغت سنتی، از جهتی کاملاً درست و پذیرفتنی است؛ ولی احتمال می‌دهد که این نقدها به شخص عبدالقاهر جرجانی و نظریه نظم او وارد نباشد؛ چون در کتاب «دلائل الاعجاز» سید سلیمان بن علی با احتجاجات و ادله قوی، نظریه «نظم» را پایه‌ریزی کرده و بلاغت را نه لفظ و نه معنا، بلکه فرایند لفظ و معنا دانسته است و عبدالقاهر جرجانی، کسی است که برای لفظ، قیاس و ارزشی قایل نشده و نقش بلاغی آن را در ارتباط با سایر اجزاء کلام در نظر گرفته است.

نظر دکتر شفیعی کدکنی در نقد و شرح بلاغت نظام‌یافته‌تر و در بعضی جاها، کوبنده‌تر است. وی در کتاب «رستاخیز کلمات»، درس متارسیه درباره نظریه ادبی صورت‌گرایان روس، فصلی با عنوان «مقدمه‌ای کوتاه بر مباحث طویل بلاغت» دارد. در این فصل به شعب سه‌گانه بلاغت: معانی، بیان و بدیع پرداخته و آنها را نقد و بررسی کرده است. در بخش مربوط به بدیع چنین می‌خوانیم: «... از رشید و طواط بخوانید:

ای منور به تو نجوم جمال	ای مقرر به تو روم کمال
بوستانی‌ست صدر تو ز نعیم	آسمانی‌ست قفسد تو ز جلال
تیره پیش فضایل تو نجوم	خیره پیش شمایل تو شمال
همچو اسکندری به یمن بقا	همچو پیغمبری به حسن خصال

که مثل آرایش تند پیرزنان است که مایه آزار بیننده است. اگر همان سادگی را حفظ می‌کرد خیلی بهتر از این بود که رنجی چنین را تحمل کند.

با توجه به این نکته است که باید در بررسی صنایع شعر قدیم تجدید نظری کرد و دید

کدام یک از این صنایع اولاً قابل استفاده‌اند و به راستی می‌توانند آرایش باشند و کدام‌ها زاینده و از مقوله سرگرمی‌های ایام بی‌کاری.

بی‌هیچ گمان از میان انبوه صنایع بدیعی که در کتب متأخرین تا حدود دویست و بیست نوع شمرده شده است، فقط عده معدودی زنده و زیبا هستند. بقیه یا زشت‌اند یا از مقوله سرگرمی‌های ایام بی‌کاری. مثلاً چه لطفی دارد که گوینده شعری بگوید که کلمات آن به ترتیب: اولی بی نقطه، سومی با نقطه، سومی بی نقطه، چهارمی با نقطه باشد یا حروف هر بیت را با ابیات دیگر اگر جمع کنیم، اسم کسی استخراج شود یا تمام کلمات از حروفی باشند که نقطه در بالای آنها قرار می‌گیرد یا زب، یا یک کلمه از نوع نقطه در زیر باشد و یکی از نوع نقطه در بالا و از این مقوله کلمه‌هایی حاصل دوران بی‌کاری و انحطاط جوامع است.

هنگام آن رسید که ارزش و توجه به ارزش این صنایع یا امکانات زیبایی‌آفرینی آنها، ذهن جویندگان و دوستداران ادب فارسی را از بار سنگین این همه تکلف‌ها و کوشش‌های بی‌سود و بیهوده آسودگی بخشیم. یک بار دیگر به دید نقدی، واقعیت هنری آنها را بررسی کنیم تا نام‌های عجیب و غریب و نامفهوم مربوط به این صنایع، که کشف آنها اغلب حاصل بی‌کاری و تهی‌بودن ذهن مردمان دنیای قدیم است، را فریب ندهد. (شفیعی کدکنی: رستاخیز کلمات، ۴۴۳-۴۴۵)

درباره فن بدیع باید گفت که آن را از محسنات ذاتی که به دست نیامده‌اند. زینت‌بخش کلام، هم در حوزه لفظ و هم در حوزه معناست. ظاهراً کلمه بدیع در میان عباسیان معمول شده است. چنانکه گفتیم در تعاریف اولیه علمای بلاغت، فن بیان به شعب سه‌گانه تقسیم نشده بود که هم نام و هم حد و مرز مخصوصی را برای آن قایل شوند. زرین‌کوب می‌نویسد: «صنایع بدیعی بیشترشان از اوایل عباسیان معمول شده، نزد شاعرانی چون بشیر بن مسمی و ولید و عتّابی و اعراب آنها را بدیع خواندند. ظاهراً به سبب آنکه رواج آنها در شعر قدما به نفع نداشته و نو و تازه بود. البته قسمتی از این آرایش‌ها اختصاص به شاعران عهد عباسی نداشت. چنانکه عبدالله بن معتر — شاعر و خلیفه‌زاده — برای آنها از قرآن و حدیث و شعر قدیم شواهد یافت.» (زرین کوب: شعر بی‌دروغ، شعر بی نقاب، ۷۸)

شوقی ضیف در کتاب «البلاغه، تطوّر و تاریخ»، درباره وجه تسمیه بدیع می‌نویسد: «بدیع نامی است که برای فنون شعر وضع گردیده است و شاعران و سخن‌شناسان ادیب آن را ذکر کرده‌اند؛ لیکن دانشمندان آشنا به بلاغت و شعر قدیم، این نام را نمی‌شناختند و از چگونگی

آن آگاهی نداشتند و فنون بدیع را گرد نیاوردند و پیش از من کسی بدان کار نپرداخته است.»
(ضیف: البلاغة، تطوّر و تاریخ، ۶۹)

محمدخلیل رجایی در تعریف علم بدیع می‌نویسد: «در اصطلاح علمی است که بدان شناخته می‌شود. وجوه تحسین کلام بعد از حصول بلاغت آن و به عبارت واضح‌تر، اسالیبی است که وضع شده است برای تزیین کلام بعد از رعایت مطابقت کلام با مقتضای حال و رعایت وضوح دلالت آن بر معنی مقصود به سبب خالی‌بودنش از تعقید معنوی، یعنی طرقی که در آن رعایت دو امر مذکور چنانکه در کلام آورده شود، کلام را زینت داده و موجب رونق و زیبایی آن می‌گردد و این وجوه را صنایع بدیعیه یا محسنات بدیعیه یا بدایع گویند و از تعریف فوق‌الذکر معلوم می‌گردد که تحسین وجوه نام‌برده موقوف است بر بلاغت کلام، یعنی صنایع مذکور در این باب موجب حسن و زینت سخن می‌شود که سخن به زیور بلاغت آراسته باشد و الا در نظر اهل سبک وجه محسنه نخواهد بود و لذا گفته‌اند که اعمال صنایع بدیعیه در کلام غیر بلیغ مانند آویزان کردن معنی است بر گردن خنزیر...» (رجایی: معالم البلاغة، ۳۳۶)

علامه همایی در تعریفی کوتاه می‌نویسد: «کلمه بدیع در لغت به معنی چیز تازه و نوظهور و نوآیین، و در اصطلاح عبارت است از آرای سخن فصیح، خواه نظم باشد و خواه نثر. و مرادف آن سخن آرای و نادره‌گویی و نغمه‌سازی می‌توان گفت.

موضوع علم بدیع سخن ادبی فصیح و بلیغ است. ابوری را که موجب زینت و آرایش کلام بلیغ می‌شود، محسنات و صنایع بدیع می‌نامند. مانند سجع، ترصیع و امثال آن.»
(همایی: فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۸-۹)

باید گفت که در کتاب‌های بدیع و در آرای بدیع‌نویسان، بدایع و محسنات بدیع لفظی و بدیع معنوی تقسیم می‌شود. مشهورترین آرایه‌های لفظی بدیع عبارتند از: سجع؛ انواع سجع (سجع متوازی، سجع متوازن، سجع مطرف)؛ ترصیع؛ موازنه - مماثله؛ ازدواج؛ تثنیئین المزدوج؛ جناس (جناس تام، جناس مماثل، جناس مستوفی، جناس مرکب، جناس مقرون، جناس مفروق، جناس ناقص، جناس مزیل، جناس لاحق، جناس لفظی، جناس مکرر، جناس خطّ، جناس قلب، جناس بعض و انواع دیگر جناس‌ها)؛ اشتقاق (جناس اشتقاق)؛ توشیح؛ ردّ العجز علی الصدر (تصدیر)؛ ردّ الصدر علی العجز؛ ردّ القافیه؛ طرد و عکس؛ تلمیح؛ اسلوب الحکیم؛ اعنات، لزوم ما لا یلزم، التزام؛ تکرار و ...

آرایه‌های بدیع معنوی عبارتند از: حسن تعلیل؛ مذهب کلامی؛ تضاد - طباق؛ مقابله؛ تناقض

(پارادوکس)؛ عطف اضداد؛ ایهام (ایهام مرشحه و مبینه، شبه ایهام، ایهام تناسب، ایهام تضاد)؛ استخدام؛ رجوع؛ تجاهل العارف؛ لفّ و نشر؛ تقسیم؛ جمع؛ تفریق؛ جمع با تفریق؛ جمع با تقسیم؛ جمع و تقسیم و تفریق؛ تنسیق الصفات؛ اعداد - سیاقه العداد؛ متتابع؛ ارسال المثل؛ تمثیل؛ حسن طلب؛ حسن مطلع؛ حسن مقطع یا حسن ختام؛ حسن تخلص؛ حسن الاعتذار؛ مدح شبیه به ذم؛ ذم شبیه به مدح؛ استدراک؛ استتباع؛ ارصاد - تسهیم؛ سؤال و جواب؛ التفات؛ ابداع؛ براعت؛ استهلال؛ تلمیح؛ مبالغه و اغراق؛ اقتباس؛ تضمین؛ ترجمه؛ لغز یا حیستان؛ ایهام، ذووجهین، توجیه تجوید.

اصول و احکام ادب مانند تضمین، اجازه و ... هم مربوط به علم بلاغت می شود و مؤلفان در فصل ۳ به آنها اشاره کرده اند.

قصد مؤلفان در به تبیین بلاغت نیست. ذکر بسیار مختصر و گذرای آن نشان می دهد که این علوم درازدامن هستند و نیز به بحث های مشیعی دارند. در این زمینه باید گفت که شعبه های مختلف بلاغت (معانی، بیان، بیّنات، بیّنات) در گذشته محل تنازع و بحث بوده است. امروز نیز در موارد مختلف، مانند تحلیل های فنون داستانها و حوزه عرفان به جنبه های مختلف بلاغت آنها اشاره می شود و محل برخورد آراء و نظر نقض آنها می شود. تمام فنون بدیع یا فن بیان به صورت یکسان در حوزه بحث و نظریه پردازی قرار دارند؛ اما برخی دیگر چنین نیستند. فنون و آرایه هایی مانند: تشبیه، استعاره، مجاز، پارادوکس، ایهام، و ... به عنوان مثال در خصوص شطح های معروف در تصوف و عرفان اسلامی از شطح های بایزید بسطامی و ابوالحسن خرقانی، شارحان آثار آنان معتقد به تناقض و پارادوکس هستند. دکتر شفیع کدکنی می گوید: «شطح، سخنی است که تعریف علمی آن محال است. گزاره های استعری و عاطفی. این گونه گزاره های هنری و عاطفی، ظاهری غامض و پیچیده دارند و معانی آن برای بعضی قابل قبول است و برای بعضی دیگر غیر قابل قبول. همه کسانی که در طول تاریخ شایسته گران «انا الحق» حلاج و «سبحانی» بایزید بوده اند، کسانی هستند که این گزاره ها ایشان را اقناع کرده است و تمامی کسانی که به کشتن حلاج و آواره کردن بایزید کوشیده و در طول تاریخ منکر ایشان بوده اند، کسانی هستند که این گزاره ها آنان را اقناع نکرده است. کسی را که این گزاره ها اقناع نکرده باشد با هیچ دلیل علمی و منطقی نمی توان به پذیرفتن آنها واداشت و برعکس نیز اگر اقناع شده باشد با هیچ دلیل منطقی ای نمی توان او را از اعتقاد بدان بازداشت. ردّ و قبول شطح، ردّ و قبول علمی و منطقی نیست. ردّ و قبول هنری و اقناعی است. در ساختار شطح های

معروف نوعی بیان نقیضی و پارادوکسی نهفته است.

همین که مردی زرتشتی تبار در گوشه شهر بسیار کوچک بسطام، در هزار و دویست سال پیش از این، در عرصه تجربه‌های الاهیاتی به چنین سختانی پرداخته و در طول دوازده قرن مایه اعجاب و حیرت بعضی شده و گروهی را به تکفیر و دشنام او واداشته، دلیل اهمیت این حرف‌ها و دلیل برجستگی جایگاه بایزید در حوزه اندیشه‌های عرفانی است.» (شفیعی

نزدکنی: نوشته بر دریا، ۲۴-۲۷)

ذات نمونه‌ای از پارادوکس، دلیل بر این نیست که بعضی از فنون بدیع یا نکات بلاغی از اهمیت بسیاری برخوردار هستند و بعضی دیگر نه؛ بلکه مقصود این است که بعضی از آنها دایره کاری کسی که برای نسبت به بعضی دیگر دارند یا شاعران و نویسندگان از آنها در سخن خود بسیار بهره گرفته‌اند و شارحان نیز رویکرد زیادی به نقد و جرح آنها داشته‌اند و دارند. در این کتاب به بعضی از فنون ادبی به صورت نسبتاً گسترده اشاره رفته و بعضی دیگر به صورت گذرا و مختصر بیان شده است.